

نقش سامانیان در احیای فرهنگ و ادب پارسی

فاطمه مدرسی (دانشگاه ارومیه)

سامانیان، این دودمان اصیل ایرانی، قریب صد و سی سال (۲۶۱ تا ۳۸۵ ه) با قدرت تمام بر ماوراءالنهر و خراسان و بخش پهناوری از ایران مرکزی فرمان راندند. دوران حکومت آنان عصر زرین تاریخ ایران اسلامی است. امیران سامانی در گسترش زبان پارسی دری و فرهنگ ایرانی، ضمن حفظ علاقه به آیین و سنن والای اسلامی، خدمات شایان توجهی مبذول داشته‌اند.

چراغ زبان پارسی دری و معارف اسلامی، به روزگار سامانیان و با تشویق آنان، در ماوراءالنهر فروزان شد و، سپس، در سراسر ایران‌زمین و شبه قاره پرتو افکند. در آن زمان، شکوه و عظمت بخارا، خاستگاه ادب فارسی و خرگاه تمدن ایرانی، با بغداد، مرکز خلافت، برابری می‌نمود.

سامانیان ایرانی نژاد آزادی‌خواه هم حمیت ملی داشتند و هم شعور و درک اسلامی. هر چند دولتشان مستعجل بود، «خوش درخشیدند و از پرتو درخشش و همت آنان و یاران و دستیاران فرهنگ‌دوستیان بنایی پی افکنده شد که نه از باد و باران گزند یافت و نه از هجوم غزنویان و سلجوقیان».^۱

نیای سامانیان، سامان خدا، که از دهقانان و نجایی خاندان مهران بود، نسب خود را به بهرام چوبین، سردار ساسانی، می‌رساند. سامان، در زمان خلافت امویان، مالک

۱) دادبه، اصغر، فخر دازی، طرح نو، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۷.

قریه‌ای بود سامان نام، به نزدیکی بلخ یا به روایتی سمرقند. وی، به جهت محبت و ارادتی که به اسد بن عبدالله قسری، حاکم خراسان در دوران خلافت هشام بن عبدالملک، داشت به اسلام گروید و یکی از فرزندان خود را اسد نام نهاد. سامان چندی هم امارت بلخ یافت. از سرگذشت اسد، پسر سامان، جد خاندان سامانی، آگاهی چندانی در دسترس نیست؛ همین قدر می‌دانیم که فرزندان وی- نوح و احمد و یحیی و الیاس- در پرتو تھور و بی‌باقی که در دفع رافع بن لیث نشان دادند، مورد التفات و عنایت خلیفه قرار گرفتند و عثمان بن عباد، امیر خراسان، نیز در تکریم و تجلیل ایشان کوشید و حکومت سمرقند را به نوح، حکومت فرغانه را به احمد، حکومت چاج را به یحیی و حکومت هرات را به الیاس سپرد. چنین شد که سامانیان در ایران به سامان رسیدند. ارشد خاندان سامانی، احمد بن اسد، نیکمردی پارساخوی بود. او با عدالتی تمام مدت‌ها بر ماوراءالنهر، به جز واحدهای بخارا و سمرقند، حکومت کرد. برادرش یحیی قدرت و امارت خود را نیز به وی بخشید و «خود همان امیری بی‌نفوذ و پوشالی باقی ماند»^۲. از سوی دیگر، طلحه ابن طاهر، پس از درگذشت نوح، حکومت سمرقند را به احمد واگذار کرد.

احمد بن اسد به سال ۲۵۰ هجری درگذشت و امارت سمرقند، شهر عمده ماوراءالنهر، به پسر بزرگش، نصر بن احمد، رسید. نصر مردی لایق بود که، پس از فروپاشی حکومت طاهريان، توانست بر خراسان و سراسر بلاد ماوراءالنهر استیلا یابد. وی سمرقند را تختگاه خود قرار داد و برادر خود، اسماعیل، را به بخارا گسیل کرد. دیری نپایید که، با سخن‌چینی نمامان و فتنه‌جویان، میان دو برادر دشمنی و خصوصت درگرفت. کار به پیکار کشید و نصر اسیر شد. اسماعیل، در معامله با برادر، متانت و نجابت بیش از حد از خود نشان داد، چنان که در پیش او با ادب و تواضع از اسب فرود آمد، دست برادر را بوسید و او را با احترام به سمرقند باز گردانید.^۳.

پس از نصر، اسماعیل، امیری دیار ماوراءالنهر و بخارا یافت. در حقیقت، اسماعیل را باید پایه‌گذار حکومت سامانیان شمرد. بر نرم‌خوبی و دادورزی و رادمنشی اسماعیل، در کتب تازی و پارسی اشارت‌ها رفته است. پس از مرگ، او را امیرماضی خواندند و بر

۲) فرای، ر.ن.، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، ج. ۴، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۲، ص. ۱۲۰.

۳) زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان آلبویه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸، ص. ۱۸۵.

تریتش آرامگاهی بنا کردند که هم ویژگی‌های معماری پیش از اسلام را داشت و هم از خصایص سبک جدید معماری بهرمند بود.

مؤلف تاریخ بخارا اسماعیل را مردی دلیر و مدبّر دانسته که از عقبهٔ حلوان و ولایت خراسان تامواراء النهر و ترکستان و سندو هند را در زیر ولایت و فرمان خویش داشته است.^۴ بخارا و سمرقند، به عهد حکومت وی، با رونق ادب پارسی و ترویج علوم اسلامی، چون مرواریدی بر تارک بلاد اسلامی می‌درخشید. اسماعیل، که دلبستگی خاصی به بخارا داشت، آن را نشستگاه خود قرار داد و به عنوان «شهر ما» از آن یاد کرد.

احمد، پسر اسماعیل، پس از مرگ پدر، حکومت یافت. خلیفه سرزمین سیستان را به وی واگذاشت. چون راهی آن دیار شد، در طبرستان شورشی برخاست. امیر سامانی، پیش از آن که آن ناحیه را سامان بخشد، در بستر خواب، به دست تنی چند از غلامان، کشته شد. گروهی برآن اند که «انگیزهٔ غلامان در کشتن امیر احمد آن بود که وی دوستدار دانشمندان بود و با آنان حشر و نشر داشت و بیشتر با صواب دید ایشان امور مملکت می‌راند».^۵

نصر بن احمد هشت‌ساله، با مرگ پدر، در میان آتش فتنه و بلا، تنها ماند؛ اما، به تدبیر ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی، توانست نایرۀ شورش‌ها را فرو نشاند و بر دشواری‌ها فایق آید.

سلطنت سی‌ساله این امیر سامانی فرهنگ‌گستر روزگار آزادی و شکوفایی ذوق و تفکر و قریحه ایرانی و دوران شکوه و جهانبازی سامانیان به شمار می‌آید. درگاه نصر مجمع هنرمندان و ادباء و شعراء و علماء دین شده بود؛ زیرا فرمان‌روای جوان به علم و ادب هم‌چنان که به رزم و جهان‌داری علاقه می‌ورزید. داستان‌های بسیاری از دادگری و دانش‌پروری وی در تاریخ‌ها یاد شده است.

رودکی، استاد مسلم شعر فارسی، شهید بلخی، ابوالحسن مرادی، رابعهٔ قزداری، ابونصر فارابی، و این سینا در چنین دوران و فضای فرهنگی ظهور کردند و بالیدند. نام آوران ماوراء النهر و خاندان‌های علم‌پروری نظیر بلعمیان، عدنانیان، جیهانیان و مصعبیان نیز در دربار او با عزت و احترام می‌زیستند.

۴) همان، ص ۱۸۶. ۵) تاریخ ایران، ص ۱۲۳.

رشد و اعتلای علم و ادب در دوره امارت امیرنصر، گذشته از عنایت این امیر سامانی، مديون وزرای دانشپرور و ادب‌دوستی چون ابوعبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی است.

ابوعبدالله جیهانی مردی بود عاقل و به زیور فضل و کمال آراسته که با درایت و کفایت به کار مملکت‌داری می‌پرداخت. «وی نامه‌ها نوشته به هر جایی و از همه جا کتاب‌ها خواست در آیین مُلک‌داری و، از آن جمله، هر چه رسم‌های نیکو بود در درگاه بخارا معمول کرد؟».

جیهانی به پژوهش و تحقیق در باب احوال و آداب ملل علاقه‌ای وافر داشت. وی جغرافی دانان و عالمان را به بخارا فرا خواند. کتابی هم در باب مسالک و ممالک نگاشت که حاوی اطلاعات مفصلی درباره سرزمین‌ها و مردم مشرق زمین و شمال ماوراءالنهر است. علاقه جیهانی تنها منحصر به جغرافیا نبود بلکه، چنان که از الفهرست ابن ندیم بر می‌آید، وی تأثیفات دیگری هم در زمینه‌های گوناگون داشته که متأسفانه از بین رفته‌اند. در همین دوره، امیرنصر ابودلف را به سفارت روانه چین کرد. ابودلف، پس از بازگشت، گزارشی پر از سفر خود، حاوی اطلاعات بس سودمند در باب چین و آداب و رسوم آن سرزمین، به امیر تقدیم کرد. فایده مهمی که از مراوده با چینیان عاید ایرانیان گشت این بود که ایرانیان طریقه ساختن کاغذ مرغوب را از آنان آموختند و این امر در گسترش و نشر علوم و فنون در ایران تأثیری به سزا داشت.

در خور توجه است که ابوالفضل بلعمی، که پس از جیهانی به وزارت رسید، مانند جیهانی مرد دانش و فرهنگ و به مطالعه در احوال و رسوم ملل دلبسته بود. بنابراین، می‌توان دوران امارت نصر را، با همه گرفتاری‌ها، به یمن وجود این دو وزیر علم‌پرور، اوچ تمدن و فرهنگ ایران به شمار آورد.

رودکی، شاعر نامور، در دوره زمامداری نصر بن احمد، کلیله و دمنه را به نظم در آورد. هر چند کلیله و دمنه قبل از آن به پارسی برگردانده شده بود، اما از همان زمان که عبدالله ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرد متن فارسی از اعتبار افتاد. از این رو، نصر بن احمد رودکی را تشویق کرد که آن را به رشتۀ نظم کشد تا پارسی‌زبانان را به خواندن آن و بهره

گرفتن از آن رغبت افزاید.

تأثیر شعر و موسیقی بر این امیر اهل ادب تا بدان مایه بود که وقتی در سال ۳۱۷ هجری از ماوراءالنهر به نیشابور عزیمت کرد و، به مقتضای اوضاع و احوال، ناگزیر به ماندن در هرات گشت و دوری وی موجبات ملال بزرگان را فراهم آورد، آنان به رودکی، افصح و ابلغ شعرای پارسی، توسل جستند و، برای بازگرداندن امیر به بخاراء، از او یاری خواستند. رودکی قصیده‌ای در کمال فصاحت و عذوبت با سادگی و روانی به مطلع:

بوی جوی مولیان آید همی ^۷ یاد یار مهریان آید همی

سرود. و آن را، در حالی که آوای دلانگیز چنگ همراهی اش می‌کرد، انشا نمود و، بدین آیین، یاد زیبایی‌های بخاراء و جوی مولیان را در دل امیر زنده گردانید.
امیرنصر، با شنیدن این اشعار لطیف و طریف، چنان به وجود و طرب درآمد که بی‌درنگ برخاست و، موزه بر پای نکرده، بر چنگ سپیدفامش برنشت و راه بخاراء را در پیش گرفت. سمرقدی اظهار شگفتی می‌کند که این شعر، با همه سادگی و عاری بودن از هر گونه صنایع شعری، چگونه در وجود امیرنصر تا به این حد اثر کرده است.^۸. ابوطیّب مصعبی، صاحب دیوان رسالت نصر بن احمد، نیز، که پس از عزل ابوالفضل بلعمی، چندی به منصب وزارت برگزیده شد، اهل فضل و ادب بود و به دو زبان پارسی و تازی شعر می‌سرود.^۹.

در ایام امارت نصر، کتب عربی و فارسی بسیاری در بخاراء و دیگر بلاد قلمرو سامانی تألیف شده است. در بخاراء، کتابخانه‌ای وجود داشته که، به روزگار خود، از کتابخانه‌های عظیم جهان به شمار می‌آمده است. چنان که از زندگی نامه ابن‌سینا بر می‌آید، در آن کتابخانه، هر دانشی، اتفاقی مخصوص به خود داشت که در آنجا کتب مربوط به آن علم را با نظم و سیاق خاصی در جعبه‌ها و صندوق‌ها چیده بودند.

ابن‌سینا در باب این کتابخانه می‌نویسد: من در آنجا فهرست کتب قدما را دیدم و کتاب‌هایی را که منظورم بود درآوردم و مطالعه کردم. در میان آنها کتب زیادی بودند که نام آنها را هم کسی نشنیده بود، حتی خود من قبلًا آنها را ندیده بودم.^{۱۰}.

۷) نعمانی هندی، شبی، شعرالعجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران، ترجمه سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۸.
۸) همانجا.

۹) صفا، ذبیح‌الله، گنج سخن، ج ۱، ققنوس، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۸.
۱۰) شعرالعجم، ص ۲۲.

در زمان سامانیان، نه تنها کتابخانه‌های بسیار عالی در قلمرو آنان وجود داشته بلکه متن‌های دست‌نوشته نیز فراوان به فروش می‌رفته است و این پدیده گویای ارزانی نسبی کتاب در آن زمان است^{۱۱}.

چون امیرنصر، به دلیل گرفتاری‌های متعدد، از امارت استعفا کرد، پسرش، نوح، جانشین وی شد. نوح نیز، چون پدر، حامی و مشوق عالمان و هنروران و ادب‌ها و فقه‌ها بود، چنان‌که ابوالفضل محمد بن احمد، مصنّف مختصر کافی، را که، به جهت ورع و فقاہتش، شمس‌الانمه نامیده می‌شد، به وزارت خود برگزید.

در عصر این امیر، کتب علمی و فلسفی بسیاری از زبان یونانی به پارسی دری برگردانده شده بودند؛ اما، چون به صحّت این ترجمه‌ها اطمینان نبود، نوح از حکیم نامدار، ابونصر فارابی، درخواست کرد تا، پس از تحقیق و تفحّص کافی در کتاب‌ها و ترجمه‌ها، ترجمهٔ صحیح و جامعی تهیه کند. فارابی، در پی این تقاضا، کتابی با عنوان تعليم‌الثانی فراهم آورد. از آن پس، خود وی به معلم ثانی شهرت یافت. دریغاً که نسخه اصلی این کتاب ارجمند فارابی در آتش‌سوزی کتابخانه بزرگ سامانیان نابود شد.

عبدالملک بن نوح، پس از پدر، به امیری منصوب شد. در زمان امارت وی، سپهسالاری خراسان را ابومنصور محمد بن عبد‌الرزاقد، کنارنگ طوس، عهددار بود که، به قول گردیزی، «مردی پاکیزه بود و رسم‌دان و نیکو‌عشرت که رسم‌های نیکو نهاد و به مظالم بنشت و حکم میان خصم‌مان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستد»^{۱۲}. به اشارت این سپهسالار ادب‌دوست، خوتای نامگ (خدای نامه)، که در پایان حکومت ساسانیان بخشی از آن تدوین گشته بود، به زبان پارسی دری برگردانده شد. شایان عنایت است که این کتاب، در آغاز دوران خلافت بغداد، از زبان پهلوی به عربی ترجمه شد و نسخ عربی فراوانی از آن موجود بود. این اقدام سامانیان، نقش عمده‌ای در نشر و گسترش زبان پارسی دری و فرهنگ ایران‌زمین و حفظ و تأیید هویت ملی ایفا کرده است.

اهتمام و تلاش دهقانان اصیل و فرهنگ‌دوست خراسان را در تدوین و تصنیف این کتاب نمی‌توان نادیده گرفت. هم‌چنان‌که جای جای شاهنامه، این حماسه سترگ ایرانی،

(۱۱) ریپکا، یان، و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمة کیخسرو کشاورزی، گوتیرک و جاویدان‌خرد، تهران

(۱۲) تاریخ مردم ایران، ص ۲۰۷۰. ۱۳۷۰، ص ۲۲۲.

نیز با سخنان گهرباری از دهقان پیر و سخنگوی دهقان و دهقان نژاد زینت یافته است. ابوصالح منصور بن نوح، جانشین عبدالملک، در طی سلطنت پانزده ساله اش، به سنت اسلاف خود و با شوق و ذوق قلبی، به حمایت و تربیت علماء و شعراء و مفسران همت گماشت. به فرمان این امیر، که به تفسیر راغب بود، ابوعلی محمد بن عبدالله، از سال ۳۵۲ هجری به ترجمه تاریخ الامم و الملوك طبری مبادرت کرد. وی، در ضمن ترجمه، مطالبی را از اصل عربی حذف کرد و از کتب و منابع مطالبی نیز بر آن افزود. از این رو، این کتاب از صورت ترجمه بیرون آمد و رنگ و شکل تألیف به خود گرفت و به تاریخ بلعمی اشتهر یافت.

مقارن با همان تاریخی که تاریخ طبری به فارسی برگردانده شد، به امر ابوصالح منصور بن نوح، گروهی از علماء اقدام به ترجمه جامع البیان فی التفسیر القرآن به زبان پارسی کردند. «از وجوه اهمیت این کتاب، یکی عظمت آن و دیگری اشتمال آن است بر مقدار فراوانی از لغات و مفردات فارسی که در برابر ترجمه مفردات و ترکیبات قرآن آورده شده است. از این کتاب اجزایی در کتابخانه‌های سلطنتی تهران و کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است».^{۱۳}

ابومنصور محمد بن عبدالله المعمري، در همین دوران، با اشارت ابومنصور بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان، به جمع آوری مطالبی از تاریخ باستان، که به واسطه دهقانان و فرزانگان سینه به سینه به طور شفاهی حفظ شده بود، پرداخت و بر آن مقدمه‌ای سودمند به زبان پارسی سره نگاشت که به مقدمه قدیم شاهنامه شهرت یافت. اکنون از آن کتاب، تنها آن مقدمه بر جای مانده است. دقیقی، شاعر نامور، و فردوسی، حماسه‌سرای طوس، و ابومنصور بن محمد بن ثعالبی در غر اخبار ملوك فرس از شاهنامه ابومنصور بهره‌ها برده‌اند.

نوح بن منصور نیز، به رسم پدر، در اعزاز و بزرگ‌داشت اهل علم و ادب جهدی بلیغ نشان داد. وی ابومنصور محمد بن احمد دقیقی، بزرگ‌ترین شاعر پایان دوران سامانی، را به دربار خواند و از وی خواست، حماسه ایران پیش از اسلام و آداب و رسوم باستانی را، که فقط در تصانیف قوّالان و قصه‌گوییان باقی مانده بود، به رشته نظم درآورد و از زوال

(۱۳) صفا، ذیج‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ دوازدهم، تهران ۱۳۷۱، ص ۶۰.

و نابودی نجات بخشد. ناگفته نماند که، پیش از دقیقی، مسعود مروزی، شاعر اواخر سده سوم هجری، منظومه‌ای کوتاه از تاریخ باستان ایران ترتیب داده بود.^{۱۴}

دقیقی، ضمن استفاده از شاهنامه ابومنصوری و مسعودی، با شوق و شور حماسه‌سرایی خود را آغاز کرد، اما هنوز بیش از هزار بیت در شرح سلطنت گشتاسب و ظهور زرتشت نسروده بود که به دست غلام خویش کشته شد.

در این جا نباید تلاش ابوالمؤید بلخی مؤلف شاهنامه بزرگ مؤیدی را، که نامش هم در تاریخ بلعمی آمده است، در احیای سنن و آیین گذشته ایران، از یاد برد.

سرانجام، کوشش و حرکت علمی و ادبی سامانیان در زنده گرداندن فرهنگ ایران باستان به نظم شاهنامه، این حماسه سترگ قوم بزرگ ایرانی، منجر گشت. فردوسی، حماسه‌سرای بلندپایه، در ایام فرمان‌روایی سامانیان، اولین سنگ بنای کاخی بلند را که «از باد و باران گرند نیابد» گذاشت و آن را در روزگار غزنویان به پایان برد.

آخرین امرای سامانی، منصور بن نوح و عبدالملک بن نوح، نیز، به شیوه نیاکان خود، در نواختن علما و فقهاء و ادباء، کوتاهی و قصور نورزیدند.

ابو ابراهیم اسماعیل، برادر عبدالملک بن نوح، آخرین امیر سامانی، جوانی ادیب و صاحب ذوق بود. اشعاری فصیح و بلیغ در نهایت ظرافت و لطافت سروده است که عوفی نمونه‌ای از آنها را در لباب‌الالباب آورده است. گویا ابو ابراهیم اسماعیل این شعر را در پاسخ سخنان ملامتگرانی سروده که بر وی، به جهت نپرداختن به بزم سور و نیاراستن محفل طرب، خرده گرفته‌اند:

گویند مرا چون سلِّ خوب نسازی مأوى كه آراسته و فرشِ ملوّن؟
با نغمهٔ گُردان چه کنم لحنِ مغنّى با نعرة اسبان چه کنم لاله و گلشن^{۱۵}

این امیر جوان سخت دلیر و بی‌باق بود. هر چند هرگز به طور رسمی امیری نکرد، اما، برای برگرداندن قدرت از دست رفتۀ سامانیان، جهادی بلیغ و تلاشی درخور از خود نشان داد. افسوس که کوشش‌های وی با توفیق قرین نگشت و خود او سرانجام کشته شد. با مرگ او، طومار امارت اخلاف سامان خدا، سلسله‌ای که نام اولین امیرانش را سروده‌های رودکی و شهید بلخی پرآوازه کرده بود، در خراسان و ماوراء‌النهر برای

(۱۴) صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۲، ص. ۱۰۷-۹۹.

(۱۵) زرین‌کوب، عبدالحسین، سیری در شعر فارسی، نوین، تهران، ۱۳۶۳، ص. ۴.

همیشه در هم پیچیده شد.

کوتاه سخن آن که امیران سامانی، نه تنها حامی و مرّوج هنر و ادب بودند بلکه، در پژوهش علوم عقلی خاصه فلسفه، جدّ و جهد بسیار کردند. خراسان و ماوراءالنهر – که خورشید اسلام نخست از آنجا بر سراسر ایران تابید و با فرهنگ و تمدن ایران باستان درآمیخت – به دوران آنان، مهد شکوفایی فلسفه اسلامی بود.

دوره سامانیان در تاریخ تصوّف نیز از ادوار مهم شمرده می‌شود. نهال تصوّفی که آیین و شریعت الهی در ایران زمین کاشته بود اندک اندک درختی ستبر و تناور شد و، در اواخر قرن چهارم، در خراسان و ماوراءالنهر به ثمر رسید. صوفیان بنامی چون ابوبکر کلاباذی (وفات: ۳۹۰)، مؤلف التعرف لمذهب اهل التصوف، و ابوبکر سراج طوسی (وفات: ۳۷۸)، صاحب اللمع فی التصوف، ظهور کردند.

در پایان همین دوره، ابوعبدالرحمن سلمی نیشابوری (وفات: ۴۱۲) نخستین تاریخ منظم زندگی اولیا در اسلام را با عنوان طبقات الصوفیه به رشتۀ تحریر درآورد که برای تذکره‌نویسان متأخر منبع و مأخذ مهمی شد.

تکرار و تذکر این نکته لازم است که سامانیان، اهتمام به نشر فرهنگ و مآثر قدیم ایران را مستلزم اظهار مخالفت با فرهنگ اسلام نمی‌شمردند.^{۱۶} آنان، با سعۀ صدر و وسعت مشربی که ریشه در دین مبین اسلام و شریعت نبوی داشت، چنان فضایی ساختند که مسلمان و غیر مسلمان آزادانه در کنار هم زیست کنند، درس بخوانند و به نشر و گسترش علوم و فنون بپردازنند. در پرتو همین سیاست بود که شعراء و ادباء و فلاسفه و فقهاء و مفسّران بسیاری در دوره حکومت آنان رشد و نمو یافتدند و آثار ارزشمندی به زبان تازی و پارسی تقدیم جامعه ایران اسلامی کردند.

